



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنُضْرِبَهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ

﴿۲۱﴾

این کریمه هم می‌تواند امیدبخش باشد و نشانه تجلیل و تکریم باشد و هم می‌تواند نشانه توبیخ و سرزنش؛ اما می‌تواند امیدبخش باشد نسبت به وجود مبارک رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و عترت طاهره (علیهم السلام) و شاگردان این مکتب و می‌تواند نسبت به منحرفان از این مکتب جنبه توبیخی داشته باشد. وقتی چیزی به قدری عظیم بود که اگر بر کوه نازل بشود کوه را متلاشی می‌کند. يك انسان بتواند او را در کمال آرامش حمل کند و هضم کند، اولاً؛ و این کتاب نه تنها او را ناآرام نکند؛ بلکه مایه طمأنینه و آرامش او بشود، ثانیاً؛ این نشانه عظمت آن انسان است. کتابی که کوه را ریز ریز می‌کند، این کتاب آمد به قلب مطهر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)؛ نه تنها این قلب را ناآرام نکرد، بلکه آمد تا هر ناآرامی را از این قلب دفع کند؛ ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ \* عَلَى قَلْبِكَ﴾<sup>۱</sup> پس این کتاب نازل شد و برای این نازل شد که ﴿كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ﴾<sup>۲</sup> ما این کتاب را بر قلب مطهر تو نازل کردیم تا تو را تثبیت کنیم؛ پس این کتاب کوه افکن مایه تثبیت قلب مطهر رسول اکرم شد.

۱. سوره شعراء، آیات ۱۹۳ و ۱۹۴.

۲. سوره فرقان، آیه ۳۲.

توبیخ است برای دیگران؛ برای اینکه کتابی که اگر بر کوه نازل بشود کوه را متلاشی و ریز ریز می‌کند، قلب يك عده در برابر این کتاب هیچ عکس‌العملی نشان نمی‌دهد؛ این همان است که ﴿فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً﴾<sup>۱</sup>؛ هم توبیخ است برای دل‌مُرده‌ها و هم تجلیل و تکریم است اولاً برای رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و عترت طاهره (علیهم السلام)؛ بعد برای شاگردان اینها. این يك حقیقت دو کار را در دو زمینه مختلف می‌کند و درباره قرآن این دو سیمت یاد شده است که از قرآن دو کار متضاد در دو زمینه مختلف ساخته است.

اینکه فرمود: ﴿وَتُنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾<sup>۲</sup> ناظر به همین است. این يك کتاب است، دو کتاب نیست؛ همین کتاب مایه شفای دردهای دل‌های مؤمنین است و همین کتاب مایه خسارت تبهکاران است. قرآن خود را به عنوان شفای دردهای دل معرفی کرد نه دوا، شفا معرفی کرد؛ ممکن است چیزی دوا باشد و مصرف بشود؛ ولی اثر نکند؛ اما ممکن نیست شفا جایی برود و اثر نکند. اصولاً شفا؛ یعنی تأثیر. این فرض ندارد که شفا جایی برود و شخص درمان نشود؛ اما دوا ممکن است جایی برود و هاضمه نپذیرد. فرمود: ﴿شِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ﴾؛ آن‌گاه ﴿مَا فِي الصُّدُورِ﴾<sup>۳</sup> را هم مشخص کرد که دردهای گوناگون‌اند جهل، کینه، دشمنی، عداوت، طمع در نامحرم اینها را مشخص کرد قرآن کریم که اینها دردند و مرض‌اند، این مرض‌ها را که علمی و عملی‌اند قرآن شفا می‌دهد. اگر دلی مستعد درمان باشد، این قرآن در آن دل بتابد، یقیناً شفا را به همراه دارد: ﴿وَتُنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾؛ اما ﴿وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾. همین قرآن، نه قرآن دیگر، همین قرآن وقتی بر قلب تبهکاران می‌تابد آن دل سیاه‌تر می‌شود؛ چرا؟ چون در مقابل این نور «عکس‌العمل» قرار می‌دهد و به مبارزه با این نور می‌پردازد؛ ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ﴾<sup>۴</sup> می‌شود. همین مبارزه کردن علیه

۱. سوره بقره، آیه ۷۴.

۲. سوره اِسرائ، آیه ۸۲.

۳. سوره یونس، آیه ۵۷.

۴. سوره صف، آیه ۸.

نور، مایه تیره‌تر شدن دل‌های آنهاست؛ مثل اینکه شما برای مهمان‌هایتان يك ظرف گلابی پخته و شیرین و پرآب حاضر کردید، بعضی از مهمان‌ها سالم‌اند و دیگران به بیماری دستگاه گوارش مبتلای‌اند، آنکه سالم است این میوه را می‌خورد و فربه می‌شود، آنکه زخم معده دارد همین گلابی بر دردش می‌افزاید، هر چه شیرین‌تر و پرآب‌تر باشد دردش افزوده‌تر می‌شود؛ همین گلابی است که دردآور است نه چیز دیگر، هر چه رسیده‌تر و شیرین‌تر باشد، برای دستگاه گوارش کسی که به بیماری سوء هاضمه مبتلاست دردآورتر است. در تمام ایام سال شبی به عظمت شب قدر نیست، برای مؤمنین هیچ شبی به عظمت شب قدر نیست که عبادت يك شبه به اندازه عبادت هزار ماه است؛<sup>۱</sup> ولی برای تبهکاران هیچ شبی هم بدتر از شب قدر نیست؛ چون معصیت در شب قدر که با معصیت در سایر شبها یکسان نیست. پس يك امر نسبت به دو زمینه مختلف، دو اثر گوناگون دارد: ﴿وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾؛ اما ﴿وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾.

همین قرآن کوه‌افکن اگر بر قلب مؤمن بتابد قلب مؤمن را مستحکم‌تر می‌کند؛ ﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾<sup>۲</sup> و اگر همین قرآن بر دل سیاه سیه‌دلان که ﴿فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ﴾<sup>۳</sup> است بتابد؛ چون آنها عکس‌العمل نشان می‌دهند ﴿كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً﴾، مضطربند مضطرب‌تر می‌شوند. پس این کریمه: ﴿لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ﴾ هم تجلیل مؤمنان است، هم توییح کافران و منافقان، این يك بخش.

بخش دیگر از سخن این است که فرمود اینها مثلی است که ما ذکر می‌کنیم: ﴿وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لَضَرِبُهَا لِلنَّاسِ﴾؛ مثل آن است که مرحله رقیقه مَثَل را نشان بدهد، گاهی انسان درباره خود این مَثَل مدّت‌ها فکر می‌کند، گاهی از مَثَل به مَثَل منتقل می‌شود. می‌فرماید اینها جنبه مرآتی دارند، شما باید از این مَثَل به مَثَل منتقل بشوید؛ اما انتقال از مَثَل به

۱. سوره قدر، آیه ۳: ﴿لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾.

۲. سوره رعد، آیه ۲۸.

۳. سوره بقره، آیه ۱۰.

مَثَلِ کارِ آسانی نیست، ما مَثَل‌هایی است که می‌زنیم. این سوره مبارکه «حشر» طبق شواهدی که جریان یهود «بنی‌نضیر» و مانند آن در آن بود، معلوم می‌شود که این سوره در مدینه نازل شد؛ در حالی که در بعضی از سُورِی که در مکه نازل شده است، همین مطلب را با فعل ماضی یاد کرد؛ مثلاً در سوره مبارکه «روم» آیه ۵۸ دارد: ﴿وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ﴾؛ ظاهراً مشابه این در سوره «زمر»<sup>۱</sup> هم هست که آنها مکی‌اند. پس در بعضی از سوره‌هایی که در مکه نازل شد با فعل ماضی یاد کرد که فرمود ما در قرآن برای هر چیز مَثَل زدیم؛ ولی در سوره مدنی با فعل مضارع یاد می‌کند. این یا برای آن است که چون مستقبل محقق در حکم ماضی است بیان می‌کند و یا برای آن است که گذشته را به خاطر بیاورد و استمرار را احضار کند با فعل مضارع یاد می‌کند. بنابراین آن تعبیّرات ماضی که در سوره‌های مکی یاد شده است با تعبیر مضارع که در سوره مدنی یاد شده است قابل جمع است. اگر تعبیر مضارع در سوره مکی بود و تعبیر ماضی در سوره مدنی، محذوری نداشت؛ الآن هم ماضی در سوره‌های مکی است و مضارع در سوره مدنی هم بی‌محذور است.

مطلب سوم که مطلب مهم است این است که ما چگونه از مَثَل به مَثَل پی ببریم؟ فرمود: ﴿نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ تا شاید که اینها فکر بکنند. فکر، کار است روش است، این کار و روش يك سرمایه می‌خواهد و يك مقصد. سرمایه این کار را دانشمندان دارند، مقصد این کار هم عاقل شدن است. انسان فکر بکند که چطور بشود به کجا برسد؟ مَثَل را قرآن ذکر می‌کند که انسان عالم بشود یا عاقل بشود؟ مَثَل را ذکر نمی‌کند که انسان متفکر بشود و اندیشه بکند؛ چون اینها ابزارند و کار. مَثَل را برای این ذکر نمی‌کنند که انسان دانشمند بشود؛ برای اینکه دانشمند شدن ماده است، سرمایه است نه دانشمند شدن هدف است نه تفکر که کار است هدف است. تفکر که کار است و عالم بودن که سرمایه داشتن است، همه اینها برای آن است که دانشمندان از سرمایه‌شان مدد بگیرند با ابزار تفکر

حرکت کنند عاقل بشوند تمام تلاش دین این است که عاقل تربیت کند نه عالم، عالم شدن سخت نیست عاقل شدن دشوار است؛ چون عاقل شدن عبارت از علم به علاوۀ عمل صالح است، آنکه عالم نیست عاقل هم نیست. سختی عقل برای آن است که انسان باید معارف را خوب بفهمد، احکام را خوب بفهمد، آن فهمیده‌ها را هم خوب معتقد بشود و خوب عمل کند این است که بسیار دشوار است. اما تفکر، ابزار است؛ برای اینکه فکر کردن کار است و سرمایه، علم است آن را در سورۀ مبارکہ «عنکبوت» مشخص فرمود که هم سرمایه علم است و هم هدف عقل آیه ۴۳ سورۀ «عنکبوت» این است که ﴿وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ﴾؛ غیر از افراد عالم کسی آنها را تعقل نمی‌کند؛ یعنی عالم بودن، سرمایه داشتن است، تفکر ابزار کار و کار کردن است و عاقل شدن هدف تمام. تلاش برای این است که انسان عاقل بشود. عاقل کسی است که معارف الهی را خوب بفهمد و از نظر جنبه عملی هم آنکه «مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَاکْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ»<sup>۱</sup> را داشته باشد. اگر کسی نتوانست بهشت کسب بکند، عالم شده است؛ ولی عاقل نشد و تمام تلاش قرآن برای این است که انسان را تا ﴿سُبُلَ السَّلَامِ﴾، دَم دروازه بهشت برساند. بنابراین عالم شدن، موادّ سرمایه‌ای را داشتن است، تفکر کار کردن است و عاقل شدن هدف.

مطلب بعدی آن است که این راهی که قرآن کریم حالا به ما ارائه داد چه راه است؟ در بحث قبل تا حدودی اشاره شد که هم راه استدلال را قرآن به ما نشان داد با استدلال با ما سخن گفت، هم راه اطاعت از ظواهر دینی را و هم راه تهذیب نفس را و جمع هر سه هم ممکن است؛ اینها منفصله «مانعة الخلو»<sup>۲</sup>ند نه «مانعة الجمع». اگر کسی راه استدلالی عقلی را طی نکرد، راه ظواهر دینی را طی نکرد، راه تهذیب نفس را طی نکرد، این شخص هرگز به مقصد نمی‌رسد. یکی از اینها را که طی کند به نوبه خود گوشه‌ای از این را می‌فهمد و برای او همان اندازه مقبول است؛ چون هر سه او را به آن مقصد راهنمایی می‌کنند. اگر راه «حارثة بن مالك» را طی کرد همان می‌شود که رسول

خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) به او می‌فرماید: «عَبْدُ تَوَرَّ اللَّهُ قَلْبَهُ»<sup>۱</sup>؛ این چنین نبود که حالا «حارثة بن مالک» سالیان متمادی حوزه‌ها را پشت سر گذاشته باشد، درس و بحث کرده باشد، این راه تهذیب نفس را گرفته است و به مقصد رسید! بسیاری از مردم نه راه «حارثة بن مالک» را گرفتند نه راه خردمندان و فرزندگان که با عقل استدلال کنند، از ظواهر دینی استفاده می‌کردند؛ یعنی از معصوم(علیه السلام) سؤال می‌کردند، این موضوع چیست؟ تکلیف را می‌فهمیدند، مسئله را یاد می‌گرفتند و عمل می‌کردند؛ این پیروی ظواهر دین است. عده‌ای هم با براهین عقلی همین مطلبی را که ائمه(علیهم السلام) می‌فرمودند، می‌فهمیدند؛ چون معجزه برای اثبات صحّت دعوت نیست، بلکه برای اثبات صحّت دعواست؛ یعنی پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) که می‌آید دوتا حرف دارد: یکی دعوت، دیگری دعوا. دعوتش این است خدا هست، واحد است، ﴿لَا شَرِيكَ لَهُ﴾<sup>۲</sup>، ﴿بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾<sup>۳</sup> است، ﴿عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾<sup>۴</sup> است، ﴿عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾<sup>۵</sup> است، سمیع است، بصیر است؛<sup>۶</sup> اینها دعوت است؛ معاد است، حساب هست، کتاب هست، نشئه بعد از مرگ هست، هر عملی انسان بکند مسئول است، اینها دعوت است. همه اینها را می‌شود با برهان فهمید، معجزه نمی‌خواهد.

سخن دیگر اینها دعواست؛ می‌گوید من از طرف خدا آمده‌ام. این دعوا را با معجزه باید ثابت کنند، آن دعوت را با برهان می‌شود اثبات کرد؛ لذا در هنگام استدلال بر توحید دلیل اقامه می‌کنند، براهین اقامه می‌کنند نمی‌گویند ما حالا چون عصا را اژدها کردیم خدایی هست، آن را بدون معجزه هم می‌توان فهمید؛ البته اگر دعوا ثابت شد دعوت را هم خیلی‌ها می‌پذیرند؛ یعنی اگر ثابت شد که این شخص پیامبر است یقیناً خدایی هست که او را فرستاده است،

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۵۴.

۲. سوره انعام، آیه ۱۶۳.

۳. سوره بقره، آیه ۲۹ و ۲۳۱...

۴. سوره نساء، آیه ۳۳؛ سوره مائده، آیه ۱۱۷.

۵. سوره بقره، آیه ۲۰ و ۱۰۶ و ۱۲۹.

۶. سوره حج، آیه ۶۱ و ۷۵ و ...

به سخن او اطمینان پیدا می‌کنند، اکثری مردم این چنین‌اند؛ اما دعوت نیازی به معجزه ندارد با برهان می‌شود اثبات کرد. خواص با برهان می‌فهمند آن دعوت را؛ ولی دعوا را البته باید با اعجاز یا نشانه‌های دیگر تثبیت بکنند .

برای اثبات دعوت آن براهین هم کافی است، معجزه هم به نوبه خود سهمی دارد و مانند آن. سه راه دارد برای رسیدن به آن دعوت. ما اگر خواستیم اشیای خارجی را بشناسیم؛ مثلاً علوم تجربی نظیر طب، فیزیک و مانند آن را آگاه بشویم، تنها راه آن تجربه است؛ چون امور جزئی است. عقل که براهین کلی را اقامه می‌کند گرچه خطوط کلی را می‌فهمد؛ ولی درباره جزئیات خارجی هیچ نقشی ندارد. با براهین عقلی هرگز نمی‌توان جزئیات خارجی که حال فلان مریض چگونه است؟ اثر فلان دارو چیست؟ تشخیص داد، راه عقل نیست، عقل برای کلیات جهان است، جهان‌بینی است نه آثار خاصه اشیای مشخص. اینها را با تجربه می‌شود اثبات کرد، يك؛ با کشف و شهود معصومانه می‌شود اثبات کرد، دو؛ با قول معصوم (علیه السلام) هم می‌توان اثبات کرد، سه؛ اینها سه راه است، عقل در این امور راه ندارد. ولی برای مسائل ماورای طبیعی سه راه دارد عقل، ظواهر دینی، تهذیب نفس علوم تجربی راه ندارد؛ یعنی هرگز با طب و فیزیک و علم هندسه و مانند آن نمی‌شود مسئله معاد را، فرشته‌ها را، اسمای حسنا حق را، صفات حق را، توحید حق را، مانند آن را اثبات کرد، اصلاً اینها در آن حرم امن راه ندارند.

این راههای گوناگون همه رفتنی است. در بخشی از قرآن کریم به این سه راه ظاهراً اشاره کرده است آیه هشت سورة مبارکه «حج» این است که فرمود: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ﴾ بعضی‌ها درباره حق جدال می‌کنند بدون اینکه به هیچ يك از این سه راه آشنا باشند، نه سخن عالمانه و مستدل برهانی دارند، نه از ظواهر دینی استفاده کردند نه وحیی به آنها رسیده است. اگر برهان عقلی نبود، اگر شنیدن از معصوم نبود، اگر وحی سماوی نبود کسی حق جدال در دین ندارد. جاهل را با عالم بحث نیست، گرچه سؤال هست.

این: ﴿فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ﴾<sup>۱</sup> برای همین است، سؤال کنید برای اینکه با سؤال چندین نفر اجر می‌برند همین است؛ اما اگر کسی آشنا به مبادی بحث نیست بخواهد جدل کند خود را خسته می‌کند. جاهل حقّ بحث با عالم را ندارد اما حقّ سؤال را دارد، راه برای او باز است، چند سالی درس می‌خواند، این مبادی را آشنا می‌شود، ممکن است از آن عالم هم بالاتر برود؛ اما کسی که به مبادی آشنا نیست بخواهد جدل کند می‌شود: ﴿بَغْيِرَ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ﴾<sup>۲</sup>؛ این شخص یا مقلّد گمراه است یا متبوع گمراه که فرق آیه سه و آیه هشت همین سوره مبارکه «حج» آن است که یکی درباره تابع گمراه است، دیگری درباره متبوع گمراه. این سه راه اگر همیشه کنار هم باشد هیچ محذوری ندارد، نه آنها که راه برهان عقلی را طی می‌کنند با کسانی که راه ظواهر دینی را طی می‌کنند درگیرند و نه این دو گروه با کسانی که راه تهذیب نفس را پیش گرفتند درگیرند؛ چون همه از يك منبع استفاده می‌کنند. اما اگر هر کدام بخواهند راه خاص خودشان را بروند و بخواهند دیگری هم مثل آنها فکر بکند و خودشان را «میزان العقائد و العلوم و الأفكار» قرار بدهند این اول نزاع است. آنکه حکیم است، توقّع داشته باشد که دیگران موظّفاند که بر اساس مسائل فلسفی و حکمی بیندیشند؛ این چنین نیست. آنکه طبق ظواهر دینی می‌رود توقّع داشته باشد که همه بر اساس ظواهر دینی حرکت کنند؛ آن چنان هم نیست. آنکه راه سوم را می‌رود توقّع داشته باشد که آن دو گروه مثل این حرکت کنند؛ این طور هم نیست؛ چه اینکه شاگردان ائمه (علیهم السلام) هم یکسان نبودند، اما همه یکدیگر را درک می‌کردند؛ یعنی هر يك رسم و راه دیگری را می‌فهمید و می‌پذیرفت.

این آیه مبارکه وحدت که ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا﴾<sup>۳</sup> است به ما يك درس خاص می‌دهد. ببینید ما از وسط راه شروع کردیم، کمتر به نتیجه می‌رسیم. این همان آیه معروف است که آیه ۱۰۳ سوره مبارکه «آل عمران»

۱. سوره نحل، آیه ۴۳؛ سوره انبیاء، آیه ۷.

۲. سوره حج، آیه ۸.

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.



است فرمود: ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾. این ﴿وَاعْتَصِمُوا﴾ که شعار وحدت است، نه به این معناست که شما هر کجایی هستید در هر حدی هستید بیاید با دیگران يك طور فکر کنید؛ این شدنی نیست، چه اینکه دیدید تا حال کمتر ثمر داد. معنای ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا﴾ این نیست که همه شما اهل قرآن باشید؛ معنایش این نیست! معنای آن این نیست که همه شما مسلمان باشید، همه شما به قرآن و تقلید عمل کنید؛ معنای آن این است که همه شما با هم بفهمید؛ ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا﴾ با هم این طناب را بگیرید، نه تك تك، با هم که گرفتید یکدیگر را درك می‌کنید. این سمینارها، کنگره‌ها، کنفرانس‌ها گوشه‌ای از همین راه است. بحثهای گروهی، کارهای گروهی، کارهای تحقیقی این است، با هم بفهمید؛ نه یعنی همه مسلمان باشید، حالا همه مسلمانید و مشکلی هم حل نشد؛ چون بی هم مسلمانیم نه با هم، بی هم قرآن را گرفتیم نه با هم، این با هم گرفتن غیر از تك تك گرفتن است، وقتی با هم گرفتیم به افکار یکدیگر احترام می‌گذاریم، هرگز خودمان «میزان العقائد و الأعمال» نمی‌شویم. اگر چند کلمه درس خواندیم و عالم شدیم اولین روزی است که خود را بدهکار می‌دانیم نه طلبکار. اگر کسی «فارغ‌التحصیل» شد از حوزه یا دانشگاه و خود را طلبکار دید او باید دوباره برگردد حوزه یا دانشگاه و درس را از نو شروع کند. اگر کسی خود را بدهکار دید و به افکار دیگران احترام گذاشت و گفت این نعمتی که خدا به من داد اولین روز مسئولیت من است که باید من خدمتگزار مردم باشم، این است که هیچ مشکلی پیش نمی‌آید، او حق حوزه یا دانشگاه را ادا کرده است این با هم فهمیدن، یعنی این حرفه‌ایان را کنار هم بگذارید؛ وقتی کنار هم گذاشتید، آن‌گاه خیلی از مشکلات حل می‌شود.

سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) دوتا بحث مفصل دارند در ذیل آیه نوزده سوره «مائده» که در جلسه قبل اشاره شد؛ يك بحث این است که قرآن که فرمود من جامعه را هدایت می‌کنم با چه راه هدایت می‌کنم؟ همه اشکال‌هایی که

بر فلسفه و منطق شده است آن را ایشان آنجا جواب دادند، نقض‌هایی که بر منطق کردند، نقض‌هایی که بر تفکر عقلی کردند همه را یکی پس از دیگری آنجا جواب دادند که اصلاً بدون تفکر عقلی و تفکر منطقی نمی‌شود استدلال کرد؛<sup>۴</sup> آن يك بحث مفصلی است. بحثی هم دارند به نام بحث تاریخی که هر دو بحث در قرآن‌شناسی نقش دارد؛ یعنی جزء «علوم القرآن» است که ایشان در تفسیر قرآن ذکر کردند، اگر کسی خواست قرآن را بشناسد باید اول در این زمینه‌ها کار کند که روش قرآن در هدایت چگونه است؟ حالا تهذیب نفس است که عده‌ای می‌گویند یا فقط عمل به ظواهر و استدلال به ظواهر است که عده‌ای می‌گویند یا استدلال‌های عقلی است که عده‌ای می‌گویند یا جمع بین اینهاست که عده‌ای بر آن‌اند. آن‌ها که خواستند اینها را جمع کنند مرحوم سیّدنا الاستاد علامه طباطبایی می‌فرماید که خیلی از بزرگان آمدند این مثلث را جمع کنند؛ یعنی بین ظواهر دینی و بین برهان عقلی و بین عرفان و کشف و شهود جمع کنند؛ ولی موفق نشدند. سرّش این است که هر کسی تافته جدا بافته بود این تافته جدا بافته هر کسی را بخواهند با تافته دیگری پیوند بزنند نمی‌خورد. يك راه دارد که آن اولین راه است و آخرین راه، آن راه را هم در پایان بحث اشاره می‌کنند و راه حل نشان می‌دهند، می‌فرمایند آن همین است که ما به کریمه سوره «آل عمران» عمل بکنیم: ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا﴾؛ یعنی با هم بفهمید، نه هر کسی در راه خودش زحمت بکشد و دیگری را به حساب نیاورد و توقّع داشته باشد که دیگری زیراکس گرفته او باشد، مثل او فکر بکند، این نخواهد شد.<sup>۵</sup> يك راه دارد و آن با هم فهمیدن است و گرنه فهم‌های بی‌هم را نمی‌شود با هم گره زد. اگر با هم فهمیدیم، هم برهان، ظواهر دینی را تأیید می‌کند و هم هر دو راه ریاضت «حارثه بن مالک»‌ها را و هم راه «حارثه بن مالک» راه حکیم و متدین را.

مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) نقل می‌کند در آن روضه کافی - روضه کافی هم از کتابهایی است که يك دور حتماً آقایان باید ببینید، روایات بسیار لطیف و شیرینی دارد - در روضه کافی دارد که رسول الله (صلی الله علیه و آله و

۴. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۲۵۴ - ۲۶۷.

۵. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۲۷۱ - ۲۸۳.

سَلَّمَ) صبح که می‌شد از اصحاب سؤال می‌کرد که دیشب در عالم رؤیا چه دیده‌اید؟ طوری حضرت شاگردانش را تربیت کرد که شب برای آنها کلاس درس بود کسی که شب تا صبح بخوابد و چیزی در رؤیا نصیب او نشود این خواب ماند. آنها را طرزی تربیت کرد که شب در عالم رؤیا چیزی برای آنها روشن بشود. اصولاً می‌خواستند که چیزی بفهمند، خوابیدن برای آن نیست که بدن بیارمد؛ برای اینکه این جان از شرّ این بدن نجات پیدا کند به مدرسه برود، فایده خواب این است؛ مثل اینکه انسان يك بچه بازی‌گوش دارد این بچه بازی‌گوش را در گهواره می‌خواباند که خود مطالعه کند، اصل خواب برای همین است. این بدن که با شکم زنده است، بچه بازی‌گوش جان است، مزاحم روح است، گرچه مددکار اوست؛ اما مزاحم اوست. روح است که این بدن را آرام می‌خواباند تا خود به دیار خویش سفر کند. این بدنی که الآن شصت یا کمتر یا بیشتر کیلو وزن اوست، چه کسی او را جابه‌جا حرکت می‌دهد؟ چه کسی او را از مدرّس به منزل می‌برد؟ مدبری دارد، او را کنار غذا می‌برد، آب به او می‌دهد، هنگام خسته شدن او را می‌خواباند تا خود سفر کند.

دوتا روایت است که مرحوم کلینی ظاهراً در «کتاب الجنائز»<sup>۶</sup> نقل کرد در باب «بَعَثَ» نقل کرد یا «برزخ» و همین دو روایت را مرحوم فیض در وافی<sup>۷</sup> در باب «برزخ» نقل کرد، يك دوتا روایت لطیفی هم هست؛ آن روایت این است که بشرهای اوّل خواب نمی‌دیدند، می‌خوابیدند ولی خواب نمی‌دیدند، انبیا به آنها می‌فرمودند: خدایی هست و دستوراتی هست و باید اطاعت کرد، اینها می‌گفتند اگر عملی بکنیم چه می‌شود، اگر نکنیم چه می‌شود؟ انبیا می‌فرمودند اگر عمل بکنید یا نکنید اثر آن بعد از مرگ ظاهر می‌شود. آنها انکارشان بیشتر می‌شد می‌گفتند بعد از

۶. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۸، ص ۹۰: «إِنَّ الْأَخْلَامَ لَمْ تَكُنْ فِيهَا مَضَى فِي أَوَّلِ الْخَلْقِ وَإِنَّمَا حَدَّثَتْ فَقُلْتُ وَمَا الْعِلَّةُ فِي ذَلِكَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ ذِكْرُهُ بَعَثَ رَسُولًا إِلَى أَهْلِ زَمَانِهِ فَدَعَاهُمْ إِلَى عِبَادَةِ اللَّهِ وَطَاعَتِهِ فَقَالُوا إِنِ فَعَلْنَا ذَلِكَ فَمَا لَنَا فَوَ اللَّهِ مَا أَنتَ بِأَكْثَرَنَا مَالًا وَلَا بِأَعَزَّنَا عَشِيرَةً فَقَالَ إِنِ اطَّعْتُمُونِي أَدْخِلَكُمُ اللَّهُ الْجَنَّةَ وَإِنْ عَصَيْتُمُونِي أَدْخِلَكُمُ اللَّهُ النَّارَ فَقَالُوا وَمَا الْجَنَّةُ وَالنَّارُ فَوَصَفَ لَهُمْ ذَلِكَ فَقَالُوا مَتَى نَصِيرُ إِلَيْكَ فَقَالَ إِذَا مِثُّمُ فَقَالُوا لَقَدْ رَأَيْنَا أَمْوَاتَنَا صَارُوا عِظَامًا وَرَفَاتًا فَازْدَادُوا لَهُ تَكْذِيبًا وَبِهِ اسْتِخْفَافًا فَأَخَذَتِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِمُ الْأَخْلَامَ فَأَتَوْهُ فَأَخْبَرُوهُ بِمَا رَأَوْا وَمَا أَتَوْهُ مِنْ ذَلِكَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَرَادَ أَنْ يَحْتَجَّ عَلَيْكُمْ بِهَذَا هَكَذَا تَكُونُ أَرْوَاحُكُمْ إِذَا مِثُّمُ وَإِنْ بَلَّيْتَ أَبْدَانَكُمْ تَصِيرُ الْأَرْوَاحُ إِلَى عِقَابٍ حَتَّى تُبْعَثَ الْأَبْدَانُ».

۷. الوافی، ج ۲۵، ص ۶۴۱.

مرگ که خبری نیست، آنها که رفتند که برنگشتند تا خدای سبحان رؤیا را بر اینها مسلط کرد که در عالم خواب رؤیایی نصیب اینها می‌شد، وقتی بیدار می‌شدند به آن انبیا(علیهم السلام) می‌گفتند اینها چیست که ما در خواب می‌بینیم؟ فرمود از سنخ آن اموری است که ما به شما وعده می‌دهیم، شما توقع نداشته باشید مُرده‌های شما از قبرستان برگردند، آن نشئه‌ای است که بالأخره همه زنده می‌شوند، تا خطوط سر انگشتان هم برمی‌گردد: ﴿بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَن تُسَوَّىٰ بَنَانُهُ﴾<sup>۸</sup>؛ اما آنچه که ما می‌گوییم که بعد از مرگ وارد برزخ می‌شوید از همین قبیل است. این دوتا روایت بسیار لطیف است که مرحوم کلینی در کافی نقل می‌کند و هر دو را هم مرحوم فیض نقل می‌کند. غرض آن است که در این روضه کافی که جلد هشت کافی است رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلم) صبح از اصحاب سؤال می‌کرد که در «بارحه» چه دیده‌اید؟ «ما فعلتم بالبارحة» مثلاً<sup>۹</sup> بعضی‌ها می‌گفتند ما چه دیده‌ایم و مانند آن. اصولاً حضرت طوری اینها را تربیت می‌کرد که اینها بدن را بخوابانند تا جانشان سفر بکند، جان به این بدن علاقه‌مند است؛ چون مرکب اوست، اگر این بدن پُر خورده باشد به هر حال این جان بیچاره ناچار است در همان اطراف همان‌جا باشد تا این همه غذایی که خورد هضم بکند. تمام تکلیف برای همین روح بیچاره است، هنگام مرگ با نفرتی این بدن را ترك می‌کند؛ چون با نفرت این بدن را ترك می‌کند، آثار نفرت هم این است که این می‌شود جیفه و مُردار. اما اگر این بدن تابع روح باشد، آثار آن روح در این بدن هست، مدتها یا برای هرگز نپوسد و این آثار را به همراه دارد.

پس يك راه دارد که این مثلث با هم ساخته بشود، وگرنه از جای دیگر بیاوریم، مثلث درست کنیم، هرگز تثلیث، تثلیث است توحید نخواهد شد فرمود: ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا﴾ با هم بفهمید. دوتا طلبه که بحث می‌کنند با هم می‌فهمند نه بی‌هم؛ اما يك طلبه که در اتاقش مطالعه می‌کند دیگری در اتاقش، بی‌هم قرآن را فهمیدند نه با هم.

۸. سوره قیامت، آیه ۴.

۹. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۸، ص ۹۰.

اما آنچه که به عنوان بحث تاریخی بر سر قرآن کریم آمده است که حتماً این را مطالعه می‌فرماید، يك بحث جالبی است. در صدر اسلام چگونه با قرآن رفتار شد در زمان خود حضرت بعد، بعد از حضرت، در زمان خانه‌نشینی حضرت امیر (سلام الله علیه) بعد در زمان حکومت حضرت امیر، امویان چه کردند، عباسیان چه کردند تا زمان آل‌بویه شیعه در فشار بود چه شد؟ از آل‌بویه تا زمان صفویه که شش قرن فاصله شد تقریباً بر شیعه چه گذشت؟ يك شرح مفصل خوبی در سیر تاریخی قرآن دارد. اما آنچه که دردِ کنونی ماست، ایشان دربارهٔ بحثهای حوزوی این‌چنین می‌فرمایند؛ خلاصه آن این است که نه تنها قرآن به عنوان يك بحث رسمی در حوزه‌ها نیست که درسی و بحثی به عنوان قرآن نیست، قرآن را به عنوان مهمان علوم دیگر هم نکردند؛ طوری که اگر کسی کاری با قرآن نداشته باشد می‌تواند عمری در حوزه‌ها به سر ببرد و در رشتهٔ خاص خود صاحب‌نظر باشد.

بیان ذلك این است که علوم ادبی ما قبل از این تحوّل اخیر با اشعار جاهلی و «سبعهٔ معلّقه» و دیوان «امریء القیس» و مانند آن تأمین بود. این جامع‌الشواهدها هم نشان می‌دهد و سرّ اینکه لسان العرب و مانند آن، کتاب لغتی است که از آخر شروع می‌کند؛ یعنی آخر کلمه را می‌گوید «باب النون»؛ یعنی کلمه‌ای که آخرش «نون» دارد، «باب الواو»؛ یعنی کلمه‌ای که آخرش «واو» دارد، بر خلاف سایر کتاب لغت؛ برای اینکه معمولاً قوافی، ابیات، اشعار را با همین راه تنظیم می‌کردند، از آخر مدد می‌گرفتند. لسان العرب يك کتاب لغت استدلالی و استنباطی است، بر خلاف منجد و مانند آن که کتاب لغت دستی است و برای محقق معتبر نیست. پس صرف و نحو و ادبیات، معانی و بیان را اشعار جاهلی به عنوان سند تأمین کرده است؛ وارد مسائل فقه و اصول که می‌شویم، شما از اول تا آخر اصول یکی، دوتا آیه می‌بینید آن هم برای رد کردن، نه برای اثبات: یکی آیه «نفر»<sup>۱۰</sup> است دیگری آیه «نبا»<sup>۱۱</sup> که به قول همهٔ محققین از اصولیین، اینها دلیل حجّیت خبر واحد نیست، این استدلال‌ها را به عنوان استدلال به آیه ذکر می‌کنند

۱۰. سوره توبه، آیه ۱۲۲: ﴿قُلْ لَا تَفَرِّمْنَ كُلَّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةً لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾.

۱۱. سوره هجرات، آیه ۶: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنِ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ﴾.

برای رد کردن. کدام اصولی محقق است که حجّیت خبر واحد را به آیه «نبأ» استدلال کرد یا به آیه «نفر» استدلال کرد، همه گفتند اینها دلالت ندارند. این ﴿مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾<sup>۱۲</sup> هم که تأیید است؛ برای اینکه قسمت مهمّش را حدیث «رفع» تأمین می‌کند؛ یعنی کتاب برائت با آن برائت عقلی که «قبح عقاب بلا بیان»<sup>۱۳</sup> است می‌گردد و قسمت مهمّ آن در محور «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةٌ»<sup>۱۴</sup> می‌گردد. «استصحاب» هم که با آن حدیث تکیه می‌کند، «اشتغال» همچنین، «تعادل و تراجیح» همچنین. ما در اصول از اول تا آخر، از آخر تا اول مسئله‌ای نداریم که به قرآن متّکی باشد؛ سطح و خارج آن این‌چنین است.

اما فقه، فقه گرامی و گران‌قدر ما قسمت مهمّ و جُلّ آن «لولا الكل» به روایات بسته است و اگر در مسئله‌ای به: ﴿أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾<sup>۱۵</sup> استدلال می‌شود، مشابه این معنا و این مضمون از روایات دیگر به خوبی استدلال می‌شود. بنابراین اگر کسی یا طلبه‌ای قرآن می‌خواند؛ برای اینکه می‌خواهد ثواب ببرد. فرم حوزه، بافت حوزه، علوم حوزوی چیزی نیست که به قرآن تکیه کند، نه قرآن در متن کار حوزه است، نه مهمان علوم حوزوی. حالا اگر طلبه‌ای برای ثواب قرآن خواند قرآن خواند، وگرنه کدام مسئله‌ای از مسائل حوزوی به قرآن تکیه می‌کند؛ پس قرآن رخت بر بست. وقتی این حوزه منهای قرآن شد، بازدهش هم همان خواهد بود و اینکه می‌بینید بزرگان از مراجع، خودشان تلاش و کوشش کردند تفسیر بنویسند نظیر شیخ طوسی‌ها و مانند آنها، این خطر را احساس کردند ای کاش همان روال مرحوم شیخ طوسی ادامه پیدا می‌کرد، همان روال طبرسی (رضوان الله علیه) ادامه پیدا می‌کرد و همان روال مرحوم آقاشیخ جواد بلاغی و دیگران ادامه پیدا می‌کرد که اینها احساس می‌کردند، قرآن را باید در حوزه‌ها آورد و اگر قرآن در حوزه باشد، همه علوم هست.

۱۲. سوره اِسرائ، آیه ۱۵.

۱۳. مکاسب (محشی)، ج ۵، ص ۱۴۹.

۱۴. وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۳۶۹.

۱۵. سوره مائده، آیه ۱.

يك حرف لطیفی امام رازی دارد که از او خیلی متوقع نیست. در ذیل آیه کریمه ﴿وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾<sup>۱</sup>، يك اشکال ادبی است که ثلاثی مجرّد، مصدرش بر وزن «تَفَعَّلَ» نیامده است «هَلَك، يَهْلِك، تَهْلُكَة»، «فعل، فعل، يفعل، تفعلة» نیامده است ادیبی که به انتزاع «سبعة معلقة»ها به سر می برد می خواهد تلاش و کوشش کند که این «تَهْلُكَة» را درست کند.<sup>۲</sup> امام رازی می گوید به دنبال چه چیزی می گردی؟ می خواهی به وسیله «امریء القیس»، حرف خدا را تثبیت کنی، قرآن برای شما سند نیست؟ مهد ادب نیست؟ شما می خواهید دنبال يك شعر جاهلی بروید تا بگویید بر اساس قوانین ادب درست است. اگر ثابت شده است معجز است «كما هو الحقّ البین»، همین قانون است، شما می خواهید با گفته عرب جاهلی، قانون درست کنید؟ این فکر باید احیا بشود. خود «کلام الله» ادب می آورد. شما ادبیات قبل از اسلام را با ادبیات بعد از اسلام حساب کنید، این را قرآن آورد، آن بحثهای عقلی دیگر را قرآن آورد. بنابراین قرآن نه تنها باید همه این علوم یاد شده را تغذیه بکند، چه اینکه می تواند، خود به عنوان يك پرچمدار باید در حوزه ها مطرح بشود. از سالهای متمادی این فکر در حوزه ها عموماً و در حوزه قم خصوصاً طرح شده بود که این کتاب های ادبی حوزه ها بازسازی بشود، بازنگری بشود. ما به جای اینکه شواهدی از «سبعة معلقة» و اشعار جاهلی بیاوریم، از آیات و نهج البلاغه بیاوریم. يك حرف لطیفی مرحوم محدّث قمی (رضوان الله علیه) در شرح حال خودش در این الکنی و الألقاب دارد. در آنجا که نام خودش و شرح خودش را تشریح می کند می گوید من در جوانی ذوق ادبی داشتم، مقامات حریری و حمیدی و مانند آن می خواندم؛ بعد فهمیدم این چه کاری است؛ چون نمی دانم این مقامات حریری و اینها را خواندید یا نه؟ مقامات حریری تقریباً يك مُشت گدایی است فلان جا سور این چنین بود، سفره آن چنان بود، مهمانی این چنین بود، پذیرایی آن چنان بود، يك مُشت گدایی است؛ اما نهج البلاغه، يك مُشت آقایی است، گفت من گفتم چه کاری است، گفت من ادبیات

۱. سوره بقره، آیه ۱۹۵.

۲. مفاتیح الغیب، ج ۵، ص ۲۹۴.

می‌خواهم، این نهج البلاغه ادب است، هم معارف دارد هم ادب؛ چرا مقامات حریری بخوانم؛<sup>۱</sup> این درد در حوزه‌ها بود و فخر يك اديب این بود که مقامات حریری درس می‌داد؛ اما «لَا يُدْرِكُهُ بَعْدُ الْهِمَمُ» را اگر پیشنهاد می‌کردید شاید می‌ماند «لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمُوصُوفِ وَ شَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ»<sup>۲</sup> شاید می‌ماند؛ اما سفره پذیرایی فلان خان چگونه بود یا فلان شخص در فلان حی و قبيله چگونه بود خوب مسلط بود. اگر فرصت کردید شما مروری کنید بر این مقامات حریری ببینید آیا غیر از يك مُشت سورچرانی، يك مُشت شکم، چیز دیگر است و هیچ کسی همان‌طوری که به عرضتان رسید در امت اسلامی مانند علی بن ابی‌طالب (علیه افضل صلوات المصلین) این دنیا را بی‌آبرو نکرده، تازیانه نزده، هیچ کس در امت اسلامی؛ اصلاً آبروی دنیا را برد، او را متعفن کرد. ممکن نیست کسی با نهج البلاغه مأنوس باشد و خودش را به این مسائل عادی آلوده کند، در متن کار جامعه هست بدون اینکه آلوده بشود. آبروی دنیا را آن‌چنان برد آن را وبادار کرد، آن را «عَفَن» کرد، آن را «عراق خنزیر»<sup>۳</sup> کرد، آن را «عَفْطَةُ عَزْ»<sup>۴</sup> کرد، هر چه که شما در خیالتان باشد و نباشد حضرت امیر درباره دنیا گفت. مرحوم محدث قمی می‌گوید من تغییر سلیقه دادم آدم نهج البلاغه خواندم. در نوشته‌های مرحوم محدث قمی آنچه که به عربی نوشت، آثار عجمه فارسی او هم می‌بینید عربی خوب می‌نویسد.

نهج البلاغه از کتابی است که باید در متن حوزه باشد، قرآن از کتابی است که باید در متن حوزه باشد. هم همه آن شواهد و قواعد را می‌توان با قرآن و نهج البلاغه تأمین کرد و هم اینکه بحث‌های عقلی که داشته باشیم، بحث‌های کلامی و فلسفی داشته باشیم، بحث‌های عرفانی داشته باشیم، این مشخص می‌کند که کدام صحیح است و کدام

۱. الکنی و الألقاب، المحدث القمی، (مؤسسه نشر اسلامی)، ج ۲، ص ۱۷۷.

۲. نهج البلاغه (للصباحی صالح)، خطبه اول.

۳. نهج البلاغه (للصباحی صالح)، حکمت ۲۳۶: «وَاللَّهُ لَدُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَهْوَنُ فِي عَيْنِي مِنْ عِرَاقٍ [عِرَاقٍ] خَنْزِيرٍ فِي يَدٍ مَجْدُومٍ».

۴. نهج البلاغه (للصباحی صالح)، خطبه ۳.



ناصحیح. حالا دیگر در این زمینه ما ظاهراً بحثی نخواهیم کرد، این دو، سه روز آینده را دربارهٔ این سه آیه‌ای که

مانده است که مربوط به اسمای حسناى ذات اقدس الهی است بحث می‌کنیم.

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»